

محلّ اقامت بیدل در دهلی

ادریس احمد*

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل شاعر شهر دورۀ متأخّر شعرای فارسی در هند می‌باشد، مرحوم پروفیسور نورالحسن انصاری نوشته‌اند که "در هند اساس شعر فارسی بر چهار ستون یعنی امیر خسرو، بیدل، غالب و اقبال قرار دارد". این بحث خیلی طولانی است، ولی این قدر مسلّم است که بیدل بزرگ‌ترین شاعر زمان خود یعنی قرن یازدهم و دوازدهم هجری محسوب می‌شود. و در این مورد تمام تذکره‌نویسان متفق هستند، به جز افضل سرخوش معاصر بیدل و نویسنده تذکره کلمات الشعراء که در اثر خود هیچ سخنی از احوال و آثار بیدل نگفته و تنها چهار سطر درباره بیدل نوشته است. حقیقت این است که سرخوش طرفدار و دوست صمیمی ناصر علی بود و او را ملک‌الشعرا عصر می‌دانست.

خوشگوی دهلوی در تذکره خود (سینه خوشگو) که بعد از درگذشت بیدل به پایۀ اكمال رسید، احوال بیدل را مفصّل بیان کرده است و تذکره، بیدل را با القاب و آداب بسیار ارادتمندانه آغاز و می‌گوید:

بایدم شستن لب از مشک و گلاب تا بگویم نام آن قدسی جناب

... قبله لفظ و کعبه معنی، کدخدای سخن و خداوند سخندانی ...

میرزا بیدل که رهنمای سخن است پیغمبر و غوث و پیشوای سخن است

یکتااست در آفریدن روح کلام باله که بی سخن خدای سخن است

به هر حال، مقصود بنده این نیست که تذکرها را تکرار نمایم، فقط این قدر به عرض می‌رسانم که بر حسب تحقیق مرحوم پروفیسور سید حسن، بیدل در سال ۱۰۵۴ هجری (۱۶۴۴ میلادی) در کهرنگر در بنگاله به دنیا آمد. در سن بیست سالگی (سال ۱۰۷۵ هجری) روبره هند شمالی نهاد و تقریباً بیست سال در ملازمت شهزاده اعظم و نواب شکرالله خان در مهمات مختلف مصروف خدمت بود. در سال ۱۰۹۵ هجری در دهلی مستقر گشت و همین جا در سال ۱۱۳۳ هجری/۱۷۲۰ میلادی جهان را بدرود گفت.

درباره آثار منظوم و مثنوی بیدل زیاد نوشته شده، در جریان مطالعه روی بیدل، موضوعی تازه به ذهنم خطور نمود که جالب نیز است و آن این که با وجودی که جای تولد ایشان تعیین شده، ولی درباره اقامتگاهشان که مدفنش نیز گشته است، تاکنون اشتباهی وجود دارد.

عاشقان بیدل در افغانستان ادعا دارند که بیدل در شهر کابل، افغانستان مدفون است. در این مورد صلاح‌الدین سلجوقی نویسنده نامدار افغانستان می‌نویسد:

“حینی که به هند بودم، از بیدل خیلی جستجو نمودم، ولی موفق نشدم، قبر بیدل هم پیدا نشد و در پایان کوشش‌های خود به این فکر آمدم که بقایای او را به کابل آورده‌اند. جثه او را از خانه‌اش رسماً به وطنش و باز به جایی که در قریه خواجه رواش به نام محلّه چغتایی‌ها معروف است، آورده‌اند.”

سید حسام‌الدین راشدی در حاشیه تذکره مقالات الشعراء نوشته‌اند که جمعی از معتقدان به بیدل در کابل ادعا کردند که استخوان‌های بیدل را در عصر احمد شاه ابدالی به کابل انتقال داده و در خواجه رواش در قریه ظریف دفن کرده‌اند. ولی این ادعا نیز به اثبات نمی‌رسد و خود فضلالی افغانی آن را رد می‌کنند.

مرحوم پروفیسور نورالحسن انصاری به حواله سفینه خوشگو نوشته‌اند که نزد قلعه کهنه، خانه خود داشت و همین جا درگذشت و دفن شد.

سید حسام‌الدین راشدی در حاشیه تذکره مقالات الشعراء نوشته‌اند که جمعی از معتقدان به بیدل در کابل ادعا کردند که استخوان‌های بیدل را در عصر احمد شاه ابدالی به کابل انتقال داده و در خواجه رواش در قریه ظریف دفن کرده‌اند. ولی این ادعا نیز به اثبات نمی‌رسد و خود فضلالی افغانی آن را رد می‌کنند.

در دهلی چند تا قلعه است: قلعه تغلق آباد، قلعه سپهری، جهان پناه، قلعه کهنه و قلعه فیروز شاه سوری. بنابراین نتیجه اخذ کرده شد که بیدل در نواحی آن قلعه کهنه خانه داشت و همان جا درگذشت.

بنده عرض می‌کنم که بیدل بعد از ترک گفتن ملازمت شاهزاده اعظم در سال ۱۰۹۶ هجری (۸۵-۱۶۸۴ میلادی) به نواب شکرالله خان نامه نوشته استدعا نمود که:

”اگر درین سواد موضعی کنار دریا یا لب شهر به سهولت در اتفاق کشاید یا تکیه‌ای اختیار نماید، مانقی مدت مهلتی... بی تشویش تغییر مکان بگذرد.“

شکرالله خان درخواست او را پذیرفته یک خانه در محله کهنه‌کهریان نزد قلعه کهنه خریده به او داد و دو روپیه یومیّه وظیفه برایش مقرر کرد. بیدل بقیه عمرش را همین جا گذرانیده در چهارم صفر ۱۱۳۳ هجری (۲۴ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی) وفات نمود و در صحن خانه دفن شد. بیدل از ده سال پیش از مرگ یک قبر برای خود درست کرده بود. هر سال در آن جا مراسم غُرس برگزار می‌گردید. شعراء و یاران بیدل آن جا جمع می‌شدند و کلیات بیدل را می‌خواندند. بعد این غُرس به صورت مجالس ادبی ادامه داشت.

حالا نکته مورد تحقیق این است که آن قلعه کهنه کدام قلعه بوده است. خوشگو درباره بیدل همین قدر نوشته که در قلعه کهنه خانه داشت و همین جا دفن شد و از همین لفظ کهنه اشتباهی به میان آمد.

حین مطالعه احوال غنی به قلعه کشمیری، نظر بنده بر یک سطر افتاد. خوشگو ضمن اقامت غنی کشمیری در دهلی نوشته که غنی به قلعه کهنه دهلی هم رفته بود که بنا نهاده فیروز شاه بود و آن جا دیرباز توقف نمود.

از این برمی‌آید که مقصود از قلعه کهنه، قلعه فیروز شاه، قلعه فیروزی یا کوتله فیروز شاه که بیرون دهلی دروازه است، می‌باشد.

در نواحی یا اندرون قلعه ناحیه مسکونی وجود داشت که صوفیان، شعراء و روحانیون زندگی را در آن می‌پسندیدند، زیرا از ازدحام، شور و غوغای شهر شاهجهان آباد دورتر بود. بیدل هم از شکرالله خان برای دریافت خانه در کنار دریا یا

لب شهر استدعا کرده بود و این‌جا یعنی کوتله فیروزشاه کنار دریا و لب شهر، هر دو وصف را داشت.

دیگر این‌که این‌جا در زمان اکبر و جهانگیر هم ناحیه مسکونی بود. خواجه باقی بالله^{رح} (وفات ۱۰۱۲ هجری) هم در این‌جا زندگی می‌کرد و از همین‌جا یعنی قلعه فیروزی برای استقبال احمد سرهندی پیاده تا به کابلی دروازه رفته بود.

شاه عبدالاحد وحدت، شاعر صاحب دیوان و صوفی و استاد شاه سعدالله گلشن معروف به شاه گل که نواسه شیخ احمد سرهندی بود (۱۰۵۰-۱۱۲۶ هجری) هم در کوتله فیروز شاه زندگی می‌کردند و همان‌جا درگذشتند.

پس به اثبات می‌رسد که بیدل هم در ناحیه مسکونی فیروز شاه کوتله خانه داشت و همان‌جا وفات نموده و در همان‌جا دفن شده است.

ممکن است با مرور زمان خانه‌ها منهدم شده و ناحیه غیرمسکونی گردید. چون قبر بیدل در خانه خود ایشان بود، هم با انهدام خانه با سطح زمین برابر گشت و حالا دو استادبوم نزدیک آن محل آباد گردیده است.

در زمان تصنیف سیرالمنازل هم هیچ نشانی از قبر بیدل معلوم نبود، مؤلف سیرالمنازل نوشته است:

”می‌گویند این کتیبه بر مزار بیدل که در بیرون دهلی دروازه بود، نهاده شده بود:

بیدل از بی‌نشان چه گوید باز پیش از این گفت سعدی شیراز

اگرچه نشان قبر هم اکنون نیز ممکن نیست پیدا شود، ولی این‌قدر حتمی است که جای سکونت بیدل همین‌جا بود و دوستانش مانند محمد اسلم سالم، شهرت، راسخ،

بیدل از ده سال پیش از مرگ یک قبر برای خود درست کرده بود. هر سال در آن‌جا مراسم عرس برگزار می‌گردید. شعراء و یاران بیدل آن‌جا جمع می‌شدند و کلیات بیدل را می‌خواندند. بعد این عرس به صورت مجالس ادبی ادامه داشت.

خوشگو و ديگران براى ملاقات با ايشان همين جا مى آمدند. خوشگو هزاران بار با ايشان ملاقات کرده بود.

در آخر به نظر بنده بیدل در سن ۱۰۷۵ هجرى به سوى هند شمالى رو آورد. بيست سال در ملازمت اعظم شاه و شکرالله خان گذرانيد، بیدل ۳۶ سال در دهلى زندگى کرد. پس او را بايد بیدل دهلوى گفت، چنانکه غالب را غالب دهلوى مى گویند و پيشهاد مى نمايم که به همين مناسبت بناى شايسته يى براى بیدل بنياد نهاده شود.

منابع

۱. خوشگوى دهلوى، بندرابن داس سفينه خوشگو، مؤسسه تحقيقات عربى و فارسى، پتنا، ۱۳۷۸ هجرى.
۲. سرخوش کشميرى، مير محمد افضل (زنده: ۱۱۲۶ هـ): کلمات الشعرا، مرتبه محمد حسين محوى لکهنوى، دانشگاه مدراس. ۱۹۵۱ م.
۳. سنگين بيگ: سيرالمنازل، تصحيح و ترجمه به زبان اردو از دکتر شريف حسين فاسمى، ايوان غالب (مؤسسه غالب)، دهلى نو، ۱۹۸۲ م.
۴. صلاح سلجوقى، صلاح الدين فرزند ملا سراج الدين خان: نقد بیدل، به اهتمام عبدالله رنوفى، ديونهى وزارت و دارالتأليف رياست، کابل، ۱۳۴۳ هـ ش.
۵. قانع تتوى، مير على شير (م: ۱۲۰۳ هـ) بن مير عزت الله: مقالات الشعرا، به تصحيح و حواشى از سيد حسام الدين راشدى، پيشينى ادبى بورڊ، کراچى، ۱۹۵۷ م.